ضمیمه ۲
نظریاتی در رابطه با زندگی پس از مرگ

کتاب مقدس به وضوح حقایق زیر را در رابطه با حیات پس از مرگ تعلیم می‌دهد.
(همچنین به دستورعمل بنای کلیسای مسیح - کتاب دوم، درس ۲۳ و ضمیمه ۵ در آن کتاب مراجعه کنید).
- کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که هر فرد دارای بدن و روح یا جان می‌باشد؛
- روح یا جان پس از مرگ بدن باقی می‌ماند؛
- روح یا جان یك فرد مسیحی بلافاصله پس از مرگ به آسمان می‌رود؛
- روح یا جان یك فرد مسیحی به طور کامل هشیار است و دیگران را در آسمان تشخیص می‌دهد؛
- زمانی که روح یا جان یك شخص از بدن او جدا می‌شود، قادر نیست با اشخاصی که بر روی زمین زندگی می‌کنند، ارتباط داشته باشد.

تکذیب نظریات مختلف غیرکتاب‌مقدسی در رابطه با وقایع پس از مرگ انسان

الف - نظریه عالم مردگان

۱- نظریه عالم مردگان مبتنی بر کتاب‌مقدس نیست.

این نظریه تعلیم می‌دهد که عالم مردگان که در زبان عبری عهدعتیق "شئول (هاویه)" و در زبان یونانی عهدجدید "هادِس" نامیده می‌شود، محل سکونت تمام مردگان می‌باشد، چه ایماندار و چه بی‌ایمان. نظریه عالم مردگان در اشکال زیر یافت می‌شود:

الف) اولین نظریه عالم مردگان می‌گوید وقتی که هر دو گروه مردم عادل و شریر می‌میرند، بدنها و جانهای آنها به مکانی در زیر زمین به نام هاویه نزول می‌کند. این مکان، در نقطه‌ای در زیر زمین قرار گرفته و خصوصیتی خنثی دارد. این مکان، سرزمین فراموشیهاست، جایی که تمام مردگان محکوم به فنا هستند، و تنها انعکاسی خیالی از حیات بر روی زمین از آنها باقی می‌ماند. مذاهب دیگر هم چنین تفکری دارند. آنها معتقدند که مردم همان گونه که بر روی زمین زیست می‌کنند، در عالم مردگان زندگی می‌کنند. آنها این باور را دارند که شخص مرده نیازمند پول، خوراك، لباس و دیگر ملزومات زمینی جهت بقا در عالم مردگان می‌باشد، و این موارد باید توسط آشنایان زمینی آنها، برایشان مهیا شوند. به نظر آنها عالم مردگان مکانی است که در آن هیچ نوع هشیاری اخلاقی، و هیچ نوع شادی و فعالیتی وجود ندارد. و مکانی جهت دریافت پاداش یا مجازات نیست.

ب) نظریه دوم عالم مردگان می‌گوید که عالم مردگان، مکانی خنثی نیست، بلکه به دو بخش به نامهای فردوس، برای مردم خوب، و جهنم برای مردم بد، تقسیم شده است. تا زمان داوری نهایی، مردمان خوب تا اندازه‌ای از پاداش بهشت لذت می‌برند، در حالی که مردمان بد تا اندازه‌ای از مجازات جهنم، عذاب می‌کشند. یك گروه معتقد است که بهشت تنها برای یهودیان است و گروه دیگری معتقد است که بهشت تنها متعلق به آن دسته از یهودیانی است که شریعت را نگاه داشته‌اند و یهودیان دیگر و غیریهودیان همه به جهنم خواهند رفت. این گروه از یهودیان معتقدند که مسیح موعود تمام یهودیان را از عالم مردگان رهایی خواهد داد، در حالی که غیریهودیان برای همیشه در عالم مردگان، که مکان تاریکی است، باقی خواهند ماند. یك گروه از مسیحیان بر این باورند که قبل از صعود مسیح، تمام ایمانداران به بهشت رفتند، ولی پس از صعودش آنها به "آسمان" می‌روند. هر دو نظریه عالم مردگان، غیرکتاب‌مقدسی هستند.

۲- تعلیم مبتنی بر کتاب‌مقدس در رابطه با عالم مردگان (هاویه)

کلمه "هاویه" در کتاب‌مقدس همیشه از مفوهمی یکسان برخوردار نیست. این کلمه سه جنبه مختلف از مرگ را توضیح می‌دهد. به طور مجازی حالت مرگ، و یا به طور لغوی، مکان مرگ را توصیف می‌کند، که ممکن است یا اشاره به قبری بکند که بدن مردم مرده به آنجا می‌روند یا به جهنم اشاره بکند، که تنها جانهای مردم شریر در آنجا قرار می‌گیرد. بر اساس چهارچوب هر قسمت از کتاب‌مقدس، باید متوجه شویم که به طور خاص به کدام مفهوم از این کلمه در آن قسمت اشاره شده است. در چهارچوب لوقا ۱۶: ۱۹- ۳۱، این کلمه بیانگر مکانی به نام جهنم می‌باشد.

الف) کلمه هاویه (عالم مردگان)، گاهی به مفهوم حالت مرگ می‌باشد.
هاویه، حالت جدایی بدن از جان می‌باشد.

۱) حالت مرگ به عنوان قلعه‌ای با دروازه‌ها. در کتاب‌مقدس، حالت مرگ، غالباً مکانی پنداشته شده که قلمرو مرگ است. این مکان همچون قلعه‌ای با دروازه‌ها نموده شده که تنها مسیح کلیدهای آن را در دست دارد (متی ۱۶: ۱۸؛ مکاشفه ۱: ۱۸). این تصویر مکانی به احتمال قوی تعمیم اندیشه قبر است (بازگشت به خاك)، یعنی جایی که همه انسانها پس از ورود به حالت مرگ بدان فرود می‌آیند (جامعه ۳: ۱۹- ۲۱). با توجه به این که هم مسیحیان و هم غیرمسیحیان وقتی که می‌میرند، وارد حالت مرگ می‌شوند و بدن آنها در قبر قرار می‌گیرد، به طور مجازی می‌توان گفت که هیچ تمایزی بین آنها در هاویه وجود ندارد (جامعه ۹: ۲- ۳). "خداوند می‌میراند و زنده می‌کند؛ به قبر (یا هاویه، حالت مرگ) فرود می‌آورد و برمی‌خیزاند (حالت زنده بودن) (۱ سموئیل ۲: ۶)". مفهوم نزول به هاویه، در قسمتهای زیر از کتاب‌مقدس یافت می‌شود: ایوب ۱۴: ۱۳- ۱۴؛ ۱۷: ۱۳- ۱۴؛ مزمور ۸۹: ۴۸؛ هوشع ۱۳: ۱۴؛ اعمال ۲: ۲۷، ۳۱؛ و در مکاشفه ۶: ۸ و ۲۰: ۲۸ به آن شخصیت داده شده است. برخی از قسمتهای کتاب‌مقدس مانند مزمور ۱۶: ۱۰، ۳۰: ۳۴، ۴۹: ۱۵ و ۸۹: ۴۸ در مورد رفتن جانها به هاویه یا بودن آنها در این مکان صحبت می‌کنند. ولی این موضوع آشکار است که در زبان عبری، ضمیر ملکی "من"، اگر همراه با کلمه جان (در عبری: نِفِش) به‌کار رود، اصطلاح مجازی است که معادل با ضمیر شخصی "من" می‌باشد. به عنوان مثال، مزمور ۸۹: ۴۸ می‌فرماید، "کدام آدمی زنده است که موت را نخواهد دید؟ و جان خویش را از دست قبر خلاص خواهد ساخت؟". این آیه به این مفهوم است که "چه انسانی قادر است خود را از مرگ و قدرت آن خلاصی دهد؟" امثال ۲۳: ۱۳- ۱۴ می‌فرماید که اگر تو فرزند خود را با چوب تنبیه کنی، جان او را از هاویه نجات خواهی داد، که در این جا منظور این است که تو او را یا از مرگ زودرس (حالت مرگ) و یا از نابودی در جهنم، نجات خواهی داد.

۲) حالت مرگ به عنوان مکانی یأس‌آور و تاریك. مکاشفه خدا در رابطه با حالت و وضعیت انسان بین مرگ و رستاخیز او، در عهدعتیق هنوز کامل نشده بود. بعضی‌ها حالت مرگ، مخصوصاً پوسیدگی و تباهی انسان در قبر را، به عنوان مکانی تاریك و اندهناك تلقی می‌کردند. در ایوب ۷: ۹- ۱۰، ۱۰: ۱۹- ۲۲، ۱۶: ۲۲ و ۱۷: ۷- ۱۶، ایوب نقطه نظر خود را در مورد مرگ بازگو می‌کند. در این آیات، هاویه به عنوان حالت مرگ، به صورت "مکانی که در آن برگشتی به جهان حاضر نیست"، "زمین سایه موت وظلمت" و "زمین سایه موت و بی‌ترتیب" توصیف شده است. همچنین به صورت "مکانی تاریك که شخص در آن ساکن می‌شود"، "جایی که ارتباط نزدیکی بین کرمها و پوسیدگی بدن وجود دارد"، و "جایی که مردگان با تمام نقشه‌ها و آمال و آرزوهای خود در پشت دروازه‌هایی بسته قرار می‌گیرند"، توصیف شده است.
در ایوب ۱۴: ۷- ۱۱، ایوب هاویه (حالت مرگ) را به عنوان چیزی "ناامید کننده" تلقی می‌کند؛ درختان و گیاهان از بین می‌روند، ولی هر سال شکوفه داده، محصول می‌آورند. ولی انسان می‌میرد و پس از آن هیچ وقت به حیات قبلی خود باز نمی‌گردد. حیات انسان محدود است و بر خلاف گیاهان و درختان، تنها یك بار فرصن زیستن بر روی این زمین را دارد.

۳) امید به حیات پس از مرگ در عهدعتیق. در ایوب ۱۴: ۱۲- ۱۷، ایوب آرزوی خود را بازگو می‌کند. آیا امکان دارد که انسان پس از مرگ باز موقعیت برای زیستن داشته باشد؟ آیا خدا برای مرگ زمان محدودی در نظر نخواهد گرفت و او را تا زمانی که زمین و آسمان جهان حاضر به انتها برسند، در حالت مرگ، پنهان نخواهد کرد؟ آیا خدا او را ندا داده، از هاویه بر نخواهد خیزانید؟ در آن زمان او با امید، انتظار مبدل شدن توسط خدا را خواهد کشید. این افکار مثبت نبوتی، بلافاصله در ایوب ۱۴: ۱۸- ۱۹ به ناامیدی تبدیل می‌شوند. و در ایوب ۱۶: ۱۹- ۲۱ و ۱۹: ۲۵- ۲۷، این افکار نبوتی باز در ذهن ایوب بیدار می‌شوند. اگرچه ایوب به زمان مرگ خود نزدیك شده بود، می‌دانست که رهاننده او زنده است، و در انتهای تاریخ جهان، خدا بر روی این زمین می‌ایستد، و در اتفاقات آن سهیم خواهد بود. و پس از این که بدن او از بین برود، بدون جسدش نیز خدا را خواهد دید. او در واقع خدا را در روح خواهد دید.
افکار نبوتی ایوب در کتب دیگر عهدعتیق به وضوح بیشتری بیان شده است. در این قسمتها، همانگونه که در عهد جدید نیز به آن اشاره شده است، انتظار دیدن خدا با شادی، علیرغم مرگ فیزیکی (جسمانی)، نمایان می‌باشد. به عنوان مثال خنوخ با خدا راه می‌رفت و به حضور خدا بالا برده شد (پیدایش ۵: ۲۲- ۲۴). ایلیا در گردباد به آسمان صعود کرد (دوم پادشاهان ۲: ۱۱). خنوخ و ایلیا به عالم مردگان منتقل نشدند (عبرانیان ۱۱: ۵). مزمور ۱۱۶: ۱۵ می‌فرماید: "موت مقدسان خداوند در نظر وی گرانبهاست." عادلان می‌میرند تا از مصیبتی که در راه است، خلاصی یابند، و بدین ترتیب از آرامش و سلامتی خدا برخوردار شوند (اشعیا ۵۷: ۱- ۲). در زمان مرگ، بدن انسان به جایی که از آن آمده است، باز می‌گردد (به زمین)، ولی روح او به نزد عطا کننده آن، که خداست، برمی‌گردد (جامعه ۱۲: ۷). بدن عادلان در سلامتی و آرامش کامل قرار می‌گیرد و در حضور خداوند کمال شادی را تجربه خواهند کرد (مزمور ۱۶: ۹، ۱۱؛ ۱۷: ۱۵؛ ۴۹: ۱۵؛ ۷۳: ۲۴- ۲۶؛ امثال ۱۴: ۳۲؛ اشعیا ۲۵: ۸؛ دانیال ۱۲: ۲).

۴) امید به حیات پس از مرگ در عهدجدید. خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای اشخاص زنده‌ای همچون ابراهیم، اسحاق و یعقوب می‌باشد (متی ۲۲: ۳۲). ایمانداران عهدعتیق درانتظار وطنی بهتر بودند که وطنی آسمانی است (عبرانیان ۱۱: ۱۳- ۱۶). عهدجدید با وضوح بیشتری چهره شادمان مسیحیان را آشکار میسازد و در مورد شادی آگاهانه آنها پس از مرگ فیزیکی‌شان (جسمانی‌شان) تعلیم می‌دهد. به عنوان مثال، پس از این که بدن یا خیمه زمینی ما فرو ریزد، عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای جاودانی در آسمان. هنگامی که از بدن خود جدا شویم، در حضور خداوند خواهیم بود (دوم قرنتیان ۵: ۱، ۸؛ لوقا ۱۶: ۲۲- ۲۵؛ ۲۳: ۴۳؛ اعمال ۷: ۵۹؛ افسسیان ۳: ۱۴- ۱۵؛ فیلیپیان ۱: ۲۱، ۲۳؛ اول تسالونیکیان ۵: ۱۰؛ مکاشفه ۶: ۹، ۱۱؛ ۱۴: ۱۳).

ب) کلمه هاویه گاهی به مفهوم جهنم می‌باشد.
هاویه مکان مجازات ابدی می‌باشد.

۱) هاویه به عنوان جهنم. در برخی از قسمتهای کتاب‌مقدس، مقایسه موجود میان مرگ و هاویه، بیشتر به صورت تهدید و اخطاری عرضه شده است تا به صورت حالت و وضعیت مرگ (امثال ۵: ۵؛ ۷: ۲۷؛ ۹: ۱۷- ۱۸؛ ۱۵: ۲۴؛ ۲۳: ۱۴). بدین ترتیب مفهوم آن بیشتر به جهنم نزدیك است. به عنوان مثال، امثال ۱۵: ۲۴ می‌فرماید که طریق حیات برای عادلان به سوی بالاست، تا او را از رفتن به سمت هاویه دور نگاه دارد. در این جا منظور از هاویه، جهنم می‌باشد. شریران تهدید شده‌اند که به عنوان مجازات اعمالشان، به جهنم خواهند رفت. در تثنیه ۳۲: ۱۹- ۲۲، خدا می‌فرماید که آتشی در خشم او برعلیه بت‌پرستی قوم اسرائیل برافروخته شده که تا هاویه پایین‌ترین (که منظور جهنم است) شعله‌ور شده است. بنابراین خشم خداوند در هاویه در مفهوم جهنم، شعله‌ور می‌شود. مزمور ۹: ۱۷- ۱۸ در مورد این حقیقت اخطار می‌دهد که شریران و تمام مللی که خدا را فراموش می‌کنند به هاویه خواهند رفت، که منظور جهنم است، و در آن جا بر خلاف عادلان، فراموش شده، امیدشان از بین خواهد رفت. مزمور ۴۹: ۱۳- ۱۵ اخطار می‌دهد که مردمی که بر خود اعتماد کنند، برخلاف عادلان، از هاویه، که منظور جهنم است، خلاصی نخواهند یافت و وارد حضور خدا نخواهند شد. شریران بدون داشتن امید، و حضور پرمحبت خدا و بدون خلاصی، در جهنم خواهند ماند.
برخی از مفسرین سعی می‌کنند به منظور پرهیز از این مشکل، اندیشه عالم مردگان را در مفهوم خنثای آن انکار می‌کنند و عالم مردگان را دارای دو قسمت به نامهای بهشت، به عنوان محل سکونت عادلان و جهنم، به عنوان محل سکونت شریران، در نظر می‌گیرند. البته در هیچ جای کتاب‌مقدس، چنین تقسیم‌بندی را مشاهده نمی‌کنیم. عهدعتیق در مورد هاویه به عنوان مکانی جهت مجازات شریران صحبت می‌کند. و عهدجدید به وضوح بهشت را با آسمان یکی تلقی می‌کند (دوم قرنتیان ۱۲: ۲، ۴) و نه به عنوان مکانی که در عالم مردگان قرار دارد. عهدجدید همچنین هاویه را با جهنم یکی تلقی می‌کند (متی ۱۱: ۲۳- ۲۴؛ لوقا ۱۶: ۲۳). در لوقا ۱۶: ۲۳- ۲۴، مرد ثروتمندِ خودخواه، پس از مرگ و تدفینش، خود را در هاویه یافت، که همان جهنم است، جایی که در آن عذاب می‌کشید. در تمامی این موارد، تنها شریران به هاویه، که به مفهوم جهنم می‌باشد، می‌روند، زیرا عادلان به آسمان می‌روند. بنابراین هیچ وقت نمی‌توان هاویه را بر طبق نظریه دوم عالم مردگان که در بالا عنوان شده است، به عنوان عالم مردگان با دو تقسیم‌بندی قلمداد کرد.
۲) هاویه به عنوان مکان سکونت شیطان و نیروهای شریر. اصطلاح هاویه با اصطلاح ابدون که به مفهوم ویرانی است، مترادف می‌باشد (ایوب ۲۶: ۶؛ امثال ۱۵: ۱۱؛ ۲۷: ۲۰). این اندیشه‌ای است سخت که در مورد فرشته چاه هاویه به‌کار رفته و مکانی است که شیطان و نیروهای شریر در آن سکونت دارند (مکاشفه ۱۹: ۱۱؛ مکاشفه ۹: ۱- ۵؛ ۱۱: ۷؛ ۱۷: ۸؛ ۲۰: ۱- ۳). بنابراین، بر خلاف نظریه اول عالم مردگان، هاویه هیچ وقت نمی‌تواند از مفهومی خنثی برخوردار باشد.

پ) کلمه هاویه گاه به مفهوم قبر می‌باشد.
هاویه قبری است که بدن تمام مردگان به آن جا نزول می‌کنند.
مفهوم اولیه هاویه، به احتمال زیاد، "مکان ویرانی" بوده و بعد در وهله اول در مفهوم جهنم، به عنوان مکانی جهت انهدام ابدی شریران تلقی شده است. تنها در مفهوم ثانوی خود، به آن به عنوان قبر یا مکانی جهت انهدام بدن، اشاره شده است. در مکاشفه تکامل نیافته عهدعتیق، کلمه هاویه بیشتر در مفهوم قبر به کار رفته است تا در مفهوم جهنم، در حالیکه در مکاشفه کامل عهدجدید این اصطلاح در عهدجدید بیشتر در مفهوم جهنم به کار رفته است.
کار آسانی نیست که بخواهیم تعیین کنیم که کلمه هاویه به حالت مرگ اشاره دارد یا به قبر، همان گونه که قسمتهای قید شده در بالا از کتاب ایوب این موضوع را بیان می‌کند (ایوب ۱۴: ۱۳؛ ۱۷: ۱۳؛ ۲۱: ۱۳). در قسمتهای زیر کاربرد مفهوم قبر برای کلمه هاویه، محتمل‌تر می‌باشد. در پیدایش ۴۲: ۳۸، یعقوب می‌گوید که ماتم به جهت از دست دادن پسرش، مویهای سفید او را به هاویه، که به مفهوم قبر است، فرود خواهد برد (همچنین پیدایش ۳۷: ۳۵؛ ۴۴: ۲۹؛ ۱ پادشاهان ۲: ۶، ۹). مزمور ۸۸: ۳ می‌فرماید که زندگی او به هاویه (قبر) نزدیك شده است، که به این مفهوم است که او در حال مرگ است. مزمور ۶: ۵ می‌فرماید که شخص در موت به یاد خدا نمی‌باشد و هیچ کس در هاویه (که به مفهوم قبر می‌باشد)، او را حمد نمی‌گوید. مزمور ۴۹: ۶- ۱۵ می‌فرماید که سرنوشت مردمی که به خود و ثروت خود و همچنین بر افرادی که کارهای آنان را تأیید می‌کنند، اعتماد دارند، هاویه می‌باشد، که منظور قبر است، مکانی که در آن علیرغم تمام ثروتی که داشته‌اند، بدنشان رو به فساد و تباهی می‌رود. ولی سرنوشت عادلان، یا کسانی که به خدا اعتماد می‌کنند، نجات و رهایی از جانب خدا می‌باشد. خدا بدن آنان را از قبر برخیزانده، ایشان را به حضور خود خواهد برد. البته قبل از قیامت مردگان، در زمان مرگ، "خاك به زمین برمی‌گردد به طوری که بود، و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود، رجوع می‌نماید" (جامعه ۱۲: ۷).
جامعه ۹: ۶- ۱۰ به حالت مرگ اشاره می‌کند، مخصوصاً به بدنی که در قبر نهاده می‌شود. این قسمت می‌فرماید که در هاویه، که منظور حالت مرگ در قبر می‌باشد، هیچ نقشه، عملکرد و حکمت و دانشی وجود ندارد. افرادی که در قبر نهاده شده و در وضعیت مرگ قرار دارند، در اعمالی که بر روی زمین صورت می‌گیرد، دخیل نیستند و هیچ تأثیری بر زمین فعلی ندارند. شخص مرده در هیچ نوع رابطه‌ای با دنیا و فعالیتهای آن نمی‌باشد.همانطور که یقیناً بدن مرده در قبر از زندگی در این دنیا جدا شده است، یقیناً شخص در وضعیت مرگ از تمام فعالیتهای این دنیای حاضر جدا گردیده است. اعمال ۲: ۲۷، ۳۱ تعلیم می‌دهد که هاویه به وضعیت مرگ اشاره می‌کند، مخصوصاً به بدنی که در قبر فاسد می‌شود.

نتیجه‌گیری: هاویه، وضعیت مرگ پیش از قیامت بدنها می‌باشد. این کلمه بسته به چهارچوب آن، می‌تواند به "وضعیت مرگ (جدایی روح از بدن)، "به قبر" یا "به جهنم" اشاره کند. هیچ قسمتی در کتاب‌مقدس این تعلیم را نمی‌دهد که جان (روح) تمام مردم، پس از مرگ همه به یك جا می‌روند. بدن تمام مردم شریر و عادل به قبر می‌رود، ولی جانهای (روحها) آنها به جاهای مختلف. جانهای (روحهای) مسیحیان (عادلان) به آسمان می‌روند (جامعه ۱۲: ۷؛ دوم قرنتیان ۵: ۸؛ فیلیپیان ۱: ۲۳؛ عبرانیان ۱۲: ۲۳)، در حالی که جانهای (روحهای) غیرمسیحیان (شریران) به جهنم (متی ۱۱: ۲۳- ۲۴؛ لوقا ۱۶: ۲۳).

ب - نظریه برزخ

۱- نظریه برزخ مبتنی بر کتاب‌مقدس نیست.

الف) نظریه برزخ تعلیم می‌دهد که در زمان مرگ، تنها روح مسیحیانی که پاك هستند، به آسمان می‌رود. اینها مقدسینی هستند که در متی ۲۵: ۴۶ و فیلیپیان ۱: ۲۳ به آنها اشاره شده است. روح تمام مسیحیان قبل از رفتن به آسمان، ابتدا به برزخ، که مکان غذاب و رنج و آتش است، می‌رود. در برزخ، آنها باید از مرحله‌ای عبور کنند که طی آن، از گناهانی که بر روی زمین مرتکب شده و قابل بخشش هستند، تطهیر می‌شوند. بر طبق نظر کلیسای کاتولیك روم، برزخ مکانی جهت مجازات نیست، بلکه مکانی جهت تطهیر شدن و آمادگی برای رفتن به آسمان می‌باشد.

ب) دوره زمانی برزخ و درجه طهارت به تعداد گناهانی بستگی دارد که شخص باید از آنها تطهیر شود. این دوره زمانی را می‌توان کوتاه کرد و درجه رنج و عذاب نیز می‌تواند به واسطه دعاها، و اعمال نیکی که کاتولیکهای در قید حیات بر روی زمین انجام می‌دهند کاهش یابد، مخصوصاً توسط انجام مراسم عشای ربانی در کلیسای کاتولیك روم. پاپ در حوزه قدرت خود، قادر به بخشیدن و عفو شخص می‌باشد، که بدین وسیله دوره رنج و عذاب او در برزخ کوتاهتر شده، حتی ممکن است به اتمام برسد.

پ) کاتولیکها مبنای نظریه خود را بر اساس کتاب‌مقدس قرار نمی‌دهند، بلکه بر اساس یك کتاب آپوکریفا به نام دوم مکابیان ۱۲: ۴۲- ۴۵. البته این قسمت از کتاب مکابیان تعالیمی دارد که حتی کاتولیکها نیز برخی از آنها را نمی‌پذیرند. یکی از این تعالیم در رابطه با رهایی احتمالی سربازانی در برزخ است که در گناه مهلك بت‌پرستی مرده بودند.

۲- استدلالات مبتنی بر کتاب‌مقدس در برابر نظریه برزخ

الف) تمام مسیحیان در زمان مرگ، بلافاصله به آسمان می‌روند.
تمام مسیحیان، مقدس هستند. کتاب‌مقدس در رابطه با وضعیت مسیحیان پس از مرگ، در قالب اصطلاحات مختلفی تعلیم می‌دهد. مکان زیبایی که مسیحیان پس از مرگ به آنجا می‌روند به عنوان فردوس (لوقا ۲۳: ۴۳)، به عنوان مکانی که در آن منازل بسیاری وجود دارد (یوحنا ۱۴: ۲)، به عنوان مکان پر جلال (مزمور ۷۳: ۲۴- ۲۵)، به عنوان بودن با عیسی (فیلیپیان ۱: ۲۳) و همچنین به عنوان متوطن شدن در نزد خدا (دوم قرنتیان ۵: ۸)، توصیف شده است. بر طبق دوم قرنتیان ۵: ۸، "غربت از بدن" به منظور "بودن نزد خدا" و بر طبق فیلیپیان ۱: ۲۳، "رحلت از بدن" به مفهوم "بودن با مسیح" می‌باشد.

ب) هیچ کس نمی‌تواند چیزی را بر کار تمام شده نجات توسط عیسی‌مسیح بیفزاید.
در زمان مرگ، مسیحیان بلافاصله به آسمان می‌روند، زیرا مسیح جریمه تمام گناهانشان را پرداخت کرده است.

۱) نظریه برزخ سعی دارد بر کار تکمیل شده نجات بر روی صلیب (یوحنا ۱۹: ۳۰)، چیزی بیفزاید. مکاشفه ۲۲: ۱۸- ۱۹ به مردم هشدار می‌دهد که هیچ چیزی را از تعالیم کتاب‌مقدس کم نکنند یا به آن اضافه نکنند. مسیح عدالت و قدوسیت کامل آنها می‌باشد (اول قرنتیان ۱: ۳۰).
۲) نظریه برزخ اعمال نیك و دعاهای مسیحیان دیگر را وسیله‌ای جهت نجات انسان تلقی می‌کند. این نظریه به طور خاص، زیادتی اعمال نیك، مانند کارهای نیکوکارانه قدیسین خاص و همچنین عشای ربانی را عاملی جهت نجات انسان تلقی می‌کند. افسسیان ۲: ۸- ۹ تعلیم می‌دهد که هیچ کس توسط اعمال نیك نجات نمی‌یابد. اگرچه کاتولیکها ادعا می‌کنند که کلیدهای مرگ و هاویه را در دست دارند، مکاشفه ۱: ۱۸ به وضوح تعلیم می‌دهد که تنها مسیح این کلیدها را در دست دارد.

پ - نظریه به خواب رفتن روح

۱- نظریه به خواب رفتن روح، مبتنی بر کتاب‌مقدس نیست.

الف) این نظریه می‌فرماید که پس از مرگ، روح انسان در حالتی قرار می‌گیرد که بیدار و آگاه نیست. تنها در زمان قیامت بدن او، روحش نیز آگاهی و هشیاری خود را بدست می‌آورد.

ب) این نظریه غالباً با نظریات نیستی و فرصت دوم همراه می‌باشد. پس از مرگ، بدن و روح، هر دو به قبر نزول کرده، در حالت نیستی قرار می‌گیرد. تنها در زمان قیامت بدن، روح انسان هشیار و آگاه می‌شود، و فرصت دومی به جهت توبه، نجات و دریافت بدنی تازه بدست می‌آورد. او همچنین می‌تواند از این موقعیت استفاده نکند و در حالت ناتوبه‌کار و نیستی کامل قرار گیرد.

پ) این معلمین کاذب نظریه خود را بر اساس قسمتهایی از کتاب‌مقدس مانند یوحنا ۱۱: ۱۱ و اول تسالونیکیان ۴: ۱۳ قرار می‌دهند که مرگ را به حالت خواب تشبیه می‌کند. آنها همچنین نظریه خود را مبنی بر قسمتهایی مانند مزمور ۶: ۵ و جامعه ۹: ۱۰ قرار می‌دهند که مرگ را به حالتی تشبیه می‌کند که شخص در آن کاملاً ناآگاه می‌باشد. قسمتهای دیگری که آنها اساس نظریه خود را بر آن قرار می‌دهند، دوم قرنتیان ۵: ۱۰ و مکاشفه ۲۰: ۱۱- ۱۵ می‌باشند؛ بر طبق این قسمتها آنها معتقدند که سرنوشت مردم تنها در روز داوری نهایی معین می‌شود نه قبل از آن.

۲- <u>استدلالات مبتنی بر کتاب‌مقدس در برابر نظریه به خواب رفتن روح</u>

الف) <u>کتاب‌مقدس هیچ وقت تعلیم نمی‌دهد که روح یا بدن به خواب می‌رود.</u>
کتاب‌مقدس تنها تعلیم می‌دهد که شخص مرده، به خواب می‌رود. این اصطلاح بیانگر تشابه موجود میان بدن شخص مرده و شخص خوابیده می‌باشد و به عنوان بیان تعبیری نیکوتر ، به جای کلمه مرگ به کار رفته است.

ب) <u>کتاب‌مقدس تعلیم می‌دهد که روح مردگان بسیار هشیار و آگاه می‌باشد.</u>
آن قسمتهایی از کتاب‌مقدس که ظاهراً این تعلیم را می‌دهد که انسانهای مرده هشیار و آگاه نیستند، هدفشان تأکید بر این موضوع است که در حالت مرگ، انسانها قادر نیستند در فعالیتهای جهان فعلی دخیل باشند. به عنوان مثال، جامعه ۹: ۵- ۱۲ می‌فرماید، "مردگان هیچ نمی‌دانند...و دیگر تا به ابد برای ایشان از هر آنچه که زیر آفتاب کرده می‌شود، نصیبی نخواهد بود...در عالم اموات که به آن می‌روی، نه کار و نه تدبیر و نه علم و نه حکمت است." بنابراین پس از مرگ، کارگر قادر به کار کردن، خواننده قادر به خواندن، و پادشاه قادر به حکمرانی بر روی زمین نخواهند بود. بنابراین کتاب‌مقدس تعلیم می‌دهد که در حالیکه بدن انسان در قبر آرامیده است، روح او از اموری که بر روی زمین واقع می‌شوند آگاهی ندارد (اشعیا ۶۳: ۱۶). ولی نسبت به اموری که در آسمان یا در جهنم واقع می‌شوند هشیار می‌باشد. به عنوان مثال، لوقا ۱۶: ۲۲- ۲۸ می‌فرماید، وقتی که مرد ثروتمند خودخواه مرد و دفن شد، چشمان خود را در جهنم گشود و درد و عذاب آن مکان را تجربه کرد. عبرانیان ۱۲: ۲۲- ۲۴ و مکاشفه ۶: ۹- ۱۰ می‌فرمایند که هنگامی که مسیحیان می‌میرند، از ارتباط آگاهانه با خدای تثلیث و دیگر مسیحیانی که قبلاً مرده‌اند، لذت می‌برند.

پ) <u>در روز داوری نهایی، سرنوشت ابدی مردم، معین نمی‌شود، بلکه اعلام می‌شود.</u>
سرنوشت ابدی مردم به نوع ارتباط آنها با عیسی مسیح در زمانی که بر روی زمین هستند، بستگی دارد. عیسی در یوحنا ۳: ۱۸، ۳۶ می‌فرماید: "هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، به جهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده". "و آن که به پسر ایمان نیاورد، حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند". بر طبق متی ۲۵ و دوم تسالونیکیان ۱، سرنوشت ابدی تمام مردم تنها زمانی که آنها در قید حیات بر روی زمین هستند، مشخص می‌شود. بر طبق مثل قنطارها در متی ۲۵: ۱۴- ۳۰، پاداش یا مجازات هر شخص، قبل از مرگ او و قبل از بازگشت عیسی معین می‌شود.
بنابراین پس از مرگ، فرصت دیگری جهت نجات وجود نخواهد داشت. بر طبق متی ۲۵: ۳۴، ۴۱ و دوم تسالونیکیان ۱: ۵- ۱۰، داوری نهایی به منظور اعلام قاطعانه حکم خدا، و مکاشفه عدالت و جلال او در حضور فرشتگان و تمام مردمی است که تا به حال زیست کرده‌اند. موضوعی که در روز داوری نهایی باعث تعجب مردم می‌شود، مربوط به بنیان و اساسی است که بر طبق آن داوری انجام می‌شود، نه خود داوری. اساس داوری نهایی، فیض خدا می‌باشد (متی ۲۵: ۳۴) و این که مردم چگونه به واسطه این فیض با مسیح و برادران او شراکت داشته‌اند.

ت - <u>نظریه نیستی</u>

۱- <u>نظریه نیستی، مبتنی بر کتاب‌مقدس نمی‌باشد.</u>

الف) این نظریه تعلیم می‌دهد که پس از مرگ، روح و بدن، هر دو نیست و نابود می‌شوند. بدن و روح انسان به قبر نزول می‌کنند، در حالت نیستی کامل قرار می‌گیرند. پیروان این نظریه معتقدند که در زمان قیامت، این گونه نیست که بدن و روح انسان دوباره هشیاری و آگاهی خود را بدست آورد، بلکه در آن زمان بدن و روحی جدیدی به وجود خواهد آمد.
این نظریه همچنین تعلیم می‌دهد که حیات شریران پس از مرگ خاتمه می‌یابد، در نتیجه جهنمی جهت درد و عذاب وجود ندارد. شریران برای همیشه نیست و نابود خواهند شد.

بر طبق این نظریه، حیات عادلان پس از مرگ خاتمه می‌یابد، بنابراین مرحله دیگری پس از مرگ وجود ندارد. در زمان قیامت، عادلان بدن و روحی کاملاً جدید خواهند داشت.

ب) برخی از مردم تعلیم می‌دهند که خدا همه انسانها را موجوداتی غیرفانی خلق کرد، ولی انسان به واسطه نااطاعتی تبدیل به موجودی فانی شده است. زمانی که انسان مرتکب گناه شد، خدا حیات غیرفانی را از او گرفت. خدا به روح توبه کار حیات غیرفانی را دوباره عطا می‌کند، ولی گناهکارانی را که توبه نمی‌کنند، از بین می‌برد.
برخی دیگر از مردم نیز تعلیم می‌دهند که خدا تمام انسانها را موجوداتی فانی خلق کرد، ولی انسان به واسطه اطاعت از او قادر بوده است به موجودی غیرفانی تبدیل شود. انسان پس از ارتکاب به گناه، به صورت فانی باقی می‌ماند. خدا به روح توبه کار حیات غیرفانی را عطا می‌کند، ولی گناهکارانی را که توبه نمی‌کنند، از بین می‌برد.

پ) آنها نابودی گناهکار را یا به منزله از بین رفتن آگاهی او و یا به منزله از بین رفتن تمام موجودیت او تلقی می‌کنند. بعضی معتقدند که شریران مدتی پس از متحمل شدن رنج و عذابی آگاهانه، از بین می‌روند. برخی دیگر نیز بر این باورند که شریران بلافاصله پس از مرگ نابود می‌شوند.

ت) آنها اساس نظریه خود را بر روی این حقیقت قرار می‌دهند که تنها خدا، غیرفانی است؛ و حیات ابدی به ایمانداران داده شده است؛ و بی‌ایمانان نابود می‌شوند که آنرا تنزل یافتن به وجود نداشتن تفسیر می کنند.

۲- <u>استدلالات مبتنی بر کتاب‌مقدس در برابر نظریه نیستی</u>

الف) <u>خدا به طور ابدی غیرفانی است، ولی مسیحیان حیات غیرفانی را دریافت می‌کنند.</u>

۱) <u>خدا ذاتاً غیرفانی است.</u> بر طبق ۱ تیموتاؤس ۶: ۱۶، "تنها خدا غیرفانی است"، که به این مفهوم است که او به طور ابدی غیرفانی است و هرگز نمی تواند بمیرد.
۲) <u>خدا انسان را موجودی غیرفانی خلق کرد.</u> آدم و حوا که جزو اولین انسانها بودند، به صورت انسانهایی فانی خلق نشده بودند، بلکه آنها به صورت خدا و در شباهت او (پیدایش ۱: ۲۷)، و در ابتدا آنها حیاتی فانی نداشتند. در زمان خلقت انسانها، خدا ابدیت را در دلهای ایشان نهاده بود (جامعه ۳: ۱۱). هم بدن و هم روح آنها، دارای حیاتی غیرفانی بود. هدف خدا این بود که انسانها به طور دائم در حضور او زیست کنند. آدم و حوا، قبل از ارتکاب گناه، مرگ و تباهی را تجربه نکردند. البته حیات غیرفانی آنها طوری نبود که نتوانند به هیچ وجه مرگ را تجربه کنند. اگر آنها از خدا نااطاعتی می‌کردند، حیات غیرفانی خود را از دست داده، می‌مردند (پیدایش ۲: ۱۵- ۱۷). پیدایش فصل ۳ بیانگر این موضوع است که چگونه گناه منجر به مرگ آنها شد.
۳) <u>در زمان قیامت، مسیحیان غیرفانی خواهند شد.</u> آنها به وضعیت غیرفانی تبدیل خواهند یافت. بدن فانی آنها تبدیل به بدن غیرفانی می‌شود (اول قرنتیان ۱۵: ۴۲- ۵۰). این بدین مفهوم است که در زمان قیامت، انسان، غیرفانی شده، حیاتی ابدی و کامل در حضور خداوند خواهد داشت. سپس مسیحیان نمی توانند بمیرند و هیچ وقت نخواهند مرد. در کتاب‌مقدس، تنها مسیحیانی که حیاتی ابدی در مسیح دارند و خدا را در دائماً از طریق بدن و روحشان جلال می‌دهند، انسانهای غیرفانی نامیده می‌شوند.

ب) <u>روح انسان قطعاً پس از مرگ باقی می‌ماند.</u>
در خروج ۳: ۶ خدا به موسی فرمود: "من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب." بر طبق گفته عیسی در متی ۲۲: ۳۲، "خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است." وقتی که ابراهیم، اسحاق و یعقوب مردند، از بین نرفتند. اگرچه بدن آنها هنوز در قبر آرمیده و روزی قیام خواهد کرد، روح آنها وجود دارد و زنده است. خدا، خدای روحهای زنده می‌باشد نه روحهای که وجود ندارد. بنابراین در زمان مرگ، روح انسان از بین نمی‌رود، بلکه پس از مرگ نیز باقی می‌ماند.

پ) <u>بدن انسان قطعاً در آینده نیز دارای حیات خواهد بود.</u>
بر طبق پیدایش ۳: ۱۹، در زمان مرگ، بدن انسان در زیر خاك قرار گرفته، فاسد می‌شود (اعمال ۲: ۲۹- ۳۱). ولی این به این منظور نیست که حیات آن خاتمه می‌یابد. یوحنا ۵: ۲۸- ۲۹، اعمال ۲۴: ۱۵ و مکاشفه ۲۰: ۱۲- ۱۵ به وضوح تعلیم می‌دهند که در زمان بازگشت مسیح، بدن انسانها مجدداً خلق نمی‌شود، بلکه برخیزانده می‌شود. بدن شریران و عادلان قیام خواهد کرد. هیچ قسمت از کتاب‌مقدس بیانگر این موضوع نیست که همه مردم در همان لحظه قیام نخواهند کرد. کتاب‌مقدس تنها در مورد یك قیامت مردگان تعلیم می‌دهد که آن هم در زمان بازگشت مسیح به وقوع خواهد پیوست.
اول قرنتیان ۱۵: ۳۵- ۴۲ و فیلیپیان ۳: ۲۱ تعلیم می‌دهند که بدن فیزیکی آنان متبدل شده و بدن قیام کرده آنان به صورت بدن پرجلال عیسی مسیح خواهد بود. بنابراین قیامت بدن مردم، به مفهوم خلقت بدن جدید برای آنها نیست، بلکه مبدل شدن بدن آنها به بدنی پرجلال می‌باشد.

متی ۲۵: ۴۶ به وضوع تعلیم می‌دهد که پس از روز داوری نهایی، شریران و عادلان برای ابد به حیات خود ادامه می‌دهند. بنابراین نه حیات روح و نه بدن انسان در زمان مرگ پایان نمی یابد. و نه بدن انسان و نه روح او پس از قیامت و روز داوری، از موجودیت ساقط نخواهد شد.

ت) غیرفانی بودن یا زندگی دائمی به مفهوم حیات ابدی نمی‌باشد.
حیات ابدی به راستی هدیه‌ای از طرف خدا می‌باشد، که تنها به عادلان یا انسانهایی که به عیسی مسیح ایمان می‌آورند عطا می‌شود. ولی با توجه به این که شریران صاحب حیات ابدی نمی‌شوند، این بدین منظور نیست که آنها به موجودیت خود ادامه نخواهند داد. بر طبق یوحنا ۵: ۲۸- ۲۹ و اعمال ۲۴: ۱۵، بدنهای هر دو گروه مسیحیان و غیرمسیحیان قیام خواهند کرد. و بر طبق متی ۲۵: ۴۶، تنها مسیحیان صاحب حیات ابدی می‌شوند، در حالیکه غیرمسیحیان مجازات ابدی را خواهند یافت. کتاب‌مقدس به وضوح تعلیم می‌دهد که زندگی هیچ کس خاتمه نمی‌یابد. هر دو گروه عادلان و شریران، بطور دائمی زیست خواهند کرد. عادلان از حیات ابدی لذت خواهند برد، در حالیکه شریران از مجازات ابدی در عذاب خواهند بود.

ث) ویرانی یا هلاکت، به مفهوم نیستی یا پایان یافتن حیات انسان نیست.

۱) در کتاب‌مقدس، کلمات مرگ، ویرانی و هلاکت در ارتباط با انسان، به مفهوم خاتمه یافتن حیات انسان نمی‌باشند. بر طبق اول قرنتیان ۵: ۵، کلمه هلاکت، به مفهوم نیستی نیست، بلکه به مفهوم مجازات است. این قسمت می‌فرماید: "چنین شخصی را به دست شیطان بسپارید به جهت هلاکت جسم تا روح او در روز خداوند عیسی نجات یابد." کلیسا شخص گناهکار را به منظور هلاکت طبیعت گناهکارش به وسیله بیماری یا مصائب دیگر، به دست شیطان می‌سپارد به این امید که روح او برای روز داوری حفظ شود. شیطان تنها قادر است به علت طبیعت گناهکار انسان توسط نابودی یا مجازات سختی ضربه ای وارد آورد، اما فقط عیسی مسیح قادر به از بین بردن طبیعت گناهکار انسان به واسطه عمل نجات‌بخش خود می‌باشد.
۲) بر طبق دوم تسالونیکیان ۱: ۸- ۹، هلاکت در روز داوری، به مفهوم خاتمه یافتن زندگی انسان نمی‌باشد. در آنجا شریران به طور ابدی مجازات می‌شوند، که به این مفهوم است که آنها به طور ابدی از حضور خداوند و جلال او دور خواهند بود. انتقامی که خدا از آنها خواهد کشید یا مجازاتی که خدا بر آنها تحمیل خواهد کرد، دوری آنها از محبت، رحمت و محافظت خدا و شگفتی عظمت و جلال عیسی‌مسیح می‌باشد. بر طبق مکاشفه ۲۰: ۱۰، و ۲۱: ۸، مرگ ثانوی به منظور افکنده شدن شریران به مکانی است که در آنجا در آتشی افروخته شده، شبانه روز برای همیشه عذاب خواهند کشید.

ث - نظریه فرصت دوم

۱- نظریه فرصت دوم مبتنی بر کتاب‌مقدس نیست.

الف) نظریه فرصت دوم تعلیم می‌دهد که نجات بوسیله عیسی مسیح حتی پس از مرگ انسان نیز کماکان امکان پذیر می‌باشد. کسانی که به این نظریه معتقدند می‌گویند که تمام مردمی که موقعیتی جهت شنیدن پیغام انجیل را نداشته‌اند یا سخنان و ادعاهای عیسی را جدی نگرفته‌اند و یا در زمانی که نوزاد بودند چشم از این جهان فروبسته‌اند، پس از مرگ، فرصت دومی جهت ایمان به عیسی مسیح خواهند داشت. آنها معتقدند که هیچ کس بدون داشتن فرصت مناسبی جهت شنیدن پیغام انجیل و ایمان آوردن به آن، محکوم به جهنم و هلاکت ابدی نخواهد شد. بنابراین آنها این نتیجه‌گیری را می‌کنند که سرنوشت ابدی شخص به طور قطعی، در فاصله بین مرگ فیزیکی (جسمانی) و روز داوری نهایی مشخص نمی‌شود.

ب) آنها اساس نظریه دوم خود را بر روی درکی انسانی از محبت و عدالت خدا قرار می‌دهند. آنها به آیاتی مانند یوحنا ۳: ۱۸، ۳۶ اشاره می‌کنند و طبق نظر آنها این آیات تعلیم می‌دهند که تنها بی‌ایمانی عمدی زمینه‌ای برای محکومیت شخص می‌باشد. آنها همچنین با اشاره به ۱ پطرس ۳: ۱۹ و ۴: ۶، تعلیم می‌دهند که عیسی در فاصله موجود میان مرگ و قیامش، به روحهایی که در زندان بودند، موعظه نمود؛ ایشان این مکان را هاویه یا عالم مردگان تلقی می‌کنند. آنها همچنین اساس نظریه خود را بر روی قسمتهایی از کتاب‌مقدس مانند دوم قرنتیان ۵: ۱۰ و مکاشفه ۲۰: ۱۱- ۱۵ قرار می‌دهند که بر طبق آنها، می‌فرمایند که سرنوشت مردم تنها در روز داوری نهایی معین می‌شود.

۲- استدلالات کتاب‌مقدسی در برابر نظریه فرصت دوم

الف) سرنوشت ابدی مردم بر اساس ایمان و زندگی ایمانی آنها، در زمانی که هنوز بر روی زمین هستند، معین می‌شود.
اعمالی را که مردم در جسم بر روی زمین انجام می‌دهند، سرنوشت نهایی آنها را تعیین می‌کند. اعمالی که در فاصله موجود میان مرگ و قیامت بدن آنها به وقوع می‌پیوندند هیچ گاه سرنوشت ابدی آنها را تعیین نمی‌کنند.
یوحنا ۳: ۱۸- ۲۱ تعلیم می‌دهد که سرنوشت ابدی مردم به رابطه شخصی آنها با عیسی مسیح، در زمانی که بر روی زمین هستند، بستگی دارد. تعلیم یوحنا فصل ۳، در چهارچوبی است که آمدن عیسی به جهان و طرز برخورد مردم با او در جهان

فعلی را بیان می‌کند. عیسی تعلیم می‌دهد که هر که به او ایمان نیاورد هم اکنون زیر محکومیت قرار دارد. و هر که او را نپذیرد، صاحب حیات ابدی نخواهد شد، بلکه خشم خدا بر او خواهد ماند.
سرنوشت ابدی انسانها به نوع زندگی آنها بر روی زمین بستگی دارد. در متی ۷: ۲۲- ۲۳، ۱۰: ۳۲- ۳۳ و ۲۵: ۳۱- ۴۶، عیسی به وضوع تعلیم می‌دهد که انجام اراده خدا بر روی زمین، اقرار عیسی پیش مردم و انجام اعمال نیکوکارانه در حق دیگران (برادران عیسی) بر روی زمین، سرنوشت ابدی مردم را معین می‌کند. البته مردم به واسطه اعمال نیکشان نجات نمی‌یابند بلکه از طریق انجام اراده خدا. اراده خدا این است که آنها به عیسی مسیح به عنوان تنها نجات دهنده و خداوند خود ایمان آورند (یوحنا ۶: ۲۹). و اعمال آنها این حقیقت را ثابت خواهد کرد که آیا ایمانشان، ایمانی راستین و خالص بوده است یا نه (یعقوب ۲: ۱۴- ۲۲). در زمان بازگشت عیسی مسیح، پاداش و تقدیر یا محکومیت و مجازات او بستگی به این خواهد داشت که مردم چگونه از تواناییها و موقعیتهایی که او به هر کدام از آنها بر روی زمین سپرده است، استفاده کرده‌اند (متی ۲۵: ۲۱، ۳۰؛ دوم قرنتیان ۵: ۱۰؛ مکاشفه ۲۰: ۱۱- ۱۵). در زمان داوری نهایی، مردم فرصت دومی جهت ایمان آوردن به عیسی مسیح نخواهند داشت، بلکه در آن زمان سرنوشت ابدی آنها بر عموم مردم آشکار خواهد شد. بنابراین، سرنوشت ابدی مردم به واسطه ایمان و زندگی ایمانی آنها بر روی این زمین، تعیین خواهد شد.

ب) <u>وضعیت بی‌ایمانان پس از مرگ، وضعیت و حالتی مشخص و قطعی است.</u>
عیسی تعلیم می‌دهد که خدا شریران را بلافاصله پس از مرگشان، مجازات می‌کند (لوقا ۱۶: ۱۹- ۲۳). پطرس رسول تعلیم می‌دهد که خدا در عین حال که به مجازات شریران ادامه می‌دهد، داوری نهایی آنها را به روز داوری موکول خواهد ساخت. شریران برای هدف و زمان مشخصی نگاه داشته شده‌اند. پس از مرگ فیزیك (جسمانی) آنها، مجازات آنها ادامه می‌یابد و آنها تا روز داوری نهایی در عذاب خواهند بود (دوم پطرس ۲: ۹). پس از روز داوری نهایی، رنج و عذاب آنها سنگینتر خواهد شد. خدا داوری و مجازات آنها را بر عموم مردم آشکار خواهد ساخت و این موضوع باعث شرمندگی آنها شده، به درد و رنج آنها می‌افزاید. آنها نه تنها روحاً، بلکه جسماً نیز در جهنم در عذاب خواهند بود (متی ۱۰: ۲۸؛ ۲۵: ۴۱، ۴۶). آنها همچنین به خاطر دوری ابدی از حضور خدا، در رنج و سختی خواهند بود (دوم تسالونیکیان ۱: ۸- ۱۰). برای شریران تاریکی ظلمت جاودانی مقرر شده است (یهودا ۷- ۱۳).

پ) <u>نظریه فرصت دوم غالباً بهانه‌ای جهت اعلام نکردن پیغام انجیل می‌باشد.</u>
این نظریه بشارت انجیل را امری ضروری تلقی نمی‌کند. انجیل باید به مردم اعلام شود تا بر اساس آن مردم یا به عیسی مسیح ایمان بیاورند و یا در بی‌ایمانی خود باقی بمانند (مرقس ۱۶: ۱۵- ۱۶). انجیل تا قبل از بازگشت عیسی مسیح در تمام جهان موعظه خواهد شد تا شهادتی برای تمام ملل دنیا باشد (متی ۲۴: ۱۴).

ت) <u>قطعاً انجیل به مردم پس از مرگشان موعظه نخواهد شد.</u>
برخی از قسمتهای کتاب‌مقدس مانند اول پطرس ۳: ۱۸- ۲۲ و ۴: ۱- ۶ در رابطه با یك موضوع واحد تعلیم نمی‌دهند، بنابراین نمی‌توان بر اساس این دو قسمت، نظریه فرصت دوم را شکل داد. هیچ کدام از این قسمتها در رابطه با موضوع موعظه پیغام انجیل به مردم پس از مرگشان، صحبت نمی‌کنند. با توجه به این که این قسمتها، غالباً به اشتباه تفسیر شده‌اند، ما به بررسی آنها می‌پردازیم.

۳- <u>نظریه فرصت دوم بر اساس تفسیر خاصی از اول پطرس ۳: ۱۸- ۲۲ و ۴: ۱- ۶</u>

الف) <u>موعظه به مردمی که در هاویه هستند.</u> بر طبق نظریه فرصت دوم، اول پطرس ۳: ۱۸- ۲۲ می‌فرماید که روح یا جان عیسی مسیح پس از مرگ و قیامش، به زندان رفت که همان هاویه تلقی شده است. هاویه نیز همان عالم مردگان تفسیر می‌شود، که محل سکونت روحهایی است که قبل از آمدن عیسی می‌زیستند.

ب) <u>موعظه انجیل.</u> بر طبق نظریه فرصت دوم، اول پطرس ۴: ۶ می‌فرماید که عیسی انجیل را به روح مردم پس از مرگشان موعظه کرد، تا بدین صورت به آنها فرصت دومی جهت نجات عطا کند.

پ) <u>تفسیر درست</u>

۱) اول پطرس ۳: ۱۸- ۲۲ در مورد نزول عیسی به عالم مردگان جهت موعظه انجیل صحبت نمی‌کند، بلکه در رابطه با صعود پیروزمندانه او به آسمان، و اعلام پیروزی نهایی او می‌باشد.
۲) اول پطرس ۴: ۱- ۶ در مورد موعظه انجیل به مردگان نیست، بلکه در مورد موعظه انجیل به مردم در زمانی است که در قید حیات بوده‌اند. بنابراین نظریه فرصت دوم، غیرکتاب‌مقدسی می‌باشد.

۴- تفسیر درست اول پطرس ۳: ۱۸- ۲۲

واقعه مهمی که در اول پطرس ۳: ۱۸- ۲۲ توصیف شده است، صعود پیروزمندانه عیسی به آسمان و اعلام این پیروزی بر هر چیزی در این جهان می‌باشد.

الف) آیه ۱۸ در مورد کار کفاره‌ای و مصالحه‌آمیز مسیح توسط مرگ و قیامش گفتگو می‌کند.

۱) جمله عیسی "به حسب جسم مرد" به مفهوم این است که او با طبیعت انسانی ضعیفی که بر خود گرفته بود و بار گناهان انسان را بر آن حمل می‌کرد، مرد (رومیان ۱: ۳). عیسی توسط مرگش، طبیعت ضعیف انسانی خود را کنار گذاشته با گناه و مرگ کاملاً قطع رابطه کرد. او در زمان مرگش، روح خود را به دستهای پدر آسمانی خود سپرد (لوقا ۲۳: ۴۶). بنابراین وقتی که عیسی مرد، جسم او در قبر قرار گرفت، در حالی که روح او در حضور خدای پدر بود. در هیچ قسمت از کتاب‌مقدس نمی‌خوانیم که روح عیسی به هاویه رفت، چه در مفهوم عالم مردگان و چه در مفهوم جهنم.
۲) جمله عیسی "به حسب روح زنده گشت" به این مفهوم است که بدن انسانی او به واسطه روح‌القدس زنده گشته، قیام کرد. پس از قیامش، بدن او، بدنی پرجلال و کاملاً تحت کنترل روح‌القدس بود (رومیان ۱: ۴؛ کولسیان ۲: ۹). از آن زمان به بعد، عیسی بر حسب جسم، دیگر بدنی با ضعفهای طبیعت انسانی نداشته است، بلکه بدن او کاملاً تحت کنترل روح‌القدس بوده است. و از آن زمان به بعد خدای پدر بر اساس قدرت غیرقابل قیاس خود، عیسی مسیح را در دست راست خود و برتر از هر قدرتی در جهان قرار داده است (متی ۲۸: ۱۸؛ اول قرنتیان ۱۵: ۲۵؛ افسسیان ۱: ۲۰- ۲۳؛ فیلیپیان ۲: ۹- ۱۱؛ مکاشفه ۱: ۵).

ب) آیات ۱۹- ۲۰ در مورد رفتن و موعظه عیسی صحبت می‌کنند.

۱) "رفتن" عیسی، پس از قیام او بود.
عیسی مسیح به قدرت روح‌القدس قیام کرد و در حالت قیام کرده خود، با هدایت روح‌القدس، به جایی رفت و چیزی را موعظه کرد. بر طبق آیات ۱۸- ۱۹، "رفتن" عیسی، پس از قیامش بود، نه قبل از آن. بنابراین عیسی قبل از مرگ و قیامش به جایی نرفت تا چیزی را در روح، موعظه کند. ولی پس از قیامش، به جایی رفت و چیزی را در بدن قیام کرده خود موعظه کرد.
۲) "رفتن" عیسی، رفتن به سمت بالا بود.
بر طبق آیه ۲۲، این "رفتن"، رفتن به سمت مکانی در پایین نبود، بلکه رفتن به آسمان بود. بنابراین، عیسی به نزد روحهای مردم مرده در عالم مردگان نرفت، بلکه به آسمان رفت و در دست راست خدای پدر قرار گرفت. در یوحنا ۱۲: ۳۲، قیام، صعود و جلوس عیسی بر تخت شاهی، به مفهوم "بلند کرده شدن به نزد خدا" و در مکاشفه ۱۲: ۵، به مفهوم "ربوده شدن به نزد خدا" و همچنین در ۱ پطرس ۳: ۱۹- ۲۲، به مفهوم "بالا رفتن به نزد خدا" قلمداد شده است.
۳) "رفتن" مسیح، اعلام پیروزی او بود.
آیه ۱۹ نمی‌فرماید که موعظه عیسی، موعظه انجیل به همه بود. کلمه اصلی در این قسمت به مفهوم اعلام کردن می‌باشد. محتوای اعلام او چه بود؟ در زبان اصلی "رفتن" و "اعلام کردن" عیسی به هم متعلق می‌باشند. "او با رفتن خود (صفت مفعولی در یونانی)، به روحهایی که در زندان بودند، چیزی را اعلام کرد (فعل اصلی)". رفتن پیروزمندانه او به آسمان، خود، اعلام (موعظه) یك حقیقت بود. صعود پیروزمندانه مسیح به آسمان، اثبات و اعلام پیروزی نهایی او بود. آیه ۱۹ در مورد اعلام پیغام انجیل صحبت نمی‌کند، بلکه در رابطه با اعلام پیروزی نهایی مسیح سخن می‌گوید که در نتیجه صعود پیروزمندانه او به آسمان بود.
۴) "رفتن" مسیح، اعلامی برای تمام انسانهای بی‌تفاوت و نامطیع بود.
آیات ۱۹- ۲۰ می‌فرماید که اعلام پیروزی او به طور خاص خطاب به "روحهایی در زندان است که در زمان نوح، وقتی که کشتی ساخته می‌شد، از خدا نااطاعتی کردند". این روحهای نامطیع در زندان، روحهای چه کسانی هستند؟ آنها روحها یا جانهای کسانی هستند که در زمان طوفان هلاك شدند و در جهنم زندانی شده‌اند. پیدایش ۶: ۵ می‌فرماید که آنها نسلی شریر بودند و ۲ پطرس ۲: ۵ می‌فرماید که نوح واعظ عدالت بود. وقتی که نوح از کلام خدا اطاعت کرده، کشتی را ساخت، مردم خدانشناس، سخنان و هشدارهای او را در رابطه با آمدن طوفان به منزله داوری خدا، جدی نگرفتند و او را تمسخر کردند. آنها نه تنها به سخنان او ایمان نیاوردند، بلکه نسبت به ساخته شدن کشتی نیز، که یادآور قابل رؤیت هلاکت آنها بود، غافل ماندند. آنها از سخنان و هشدارهای خدا فرمانبرداری نکردند و صبر و تحمل خدا را برای احتمالاً صدها سال، جدی نگرفتند (اول پطرس ۳: ۲۰؛ پیدایش ۵: ۳۲؛ ۶: ۳؛ ۷: ۶). در زمان طوفان، ایمان نوح به خدا ثابت شد، ولی نسل شریر و بی‌ایمان، محکوم شدند (عبرانیان ۱۱: ۶).
بر طبق متی ۲۴: ۳۷- ۳۹، عیسی خود تعلیم می‌دهد که "مردم زمان نوح" نمایانگر تمام مردم بی‌تفاوت و نامطیع در جهان هستند. بنابراین صعود عیسی‌مسیح به آسمان، اعلام پیروزی او بر تمام مردم بی‌تفاوت، نامطیع و شریر می‌باشد، چه آنهایی که قبل از آمدن او به جهان، زیسته‌اند، و چه آنهایی که بعد از آمدن او بوده‌اند. بر اساس قسمتهای دیگر کتاب‌مقدس، ما

متوجه می‌شویم که مرگ، قیام، صعود و جلوس مسیح بر تخت شاهی؛ اعلام پیروزی او بر تمام قدرتهای شریر روحانی (افسسیان ۱: ۲۰- ۲۲)، مانند شیطان و دیوها (یوحنا ۱۲: ۳۱- ۳۲؛ مکاشفه ۱۲: ۵- ۹؛ ۲۰: ۱، ۳، ۷)، بر روحهای شریر (فرشتگان سقوط کرده) (لوقا ۸: ۳۱؛ کولسیان ۲: ۱۵؛ دوم پطرس ۲: ۴؛ یهودا ۶؛ مکاشفه ۹: ۱) و بر تمامی ممالك و حکومتهای شریر در دنیا می‌باشد (مزمور ۲: ۸- ۱۲). صعود مسیح به آسمان اعلام پیروزی نهایی و کامل او می‌باشد.

پ) آیات ۲۱- ۲۲ در مورد قیام، صعود و جلوس مسیح بر تخت شاهی سخن می‌گوید.

۱) بر طبق دوم قرنتیان ۲: ۱۴ و افسسیان ۴: ۸، وقتی که عیسی به آسمان صعود کرد، تمام مسیحیان را مانند اسرا، در صف پیروزمندانه خود قرار داد. او آنها را با محبت و فیض خود، همان گونه که در اناجیل ابراز شده است، تسخیر کرد. صف پیروزمندانه مسیح، این حقیقت را نمایان می‌سازد که مسیح بر روی صلیب، بر مرگ و گناه پیروز شد و در صعود پیروزمندانه‌اش به آسمان، مسیحیانی را که او به واسطه رحمت و محبتش مطیع خود ساخته بود، به دنیا آشکار ساخت.
۲) بر طبق کولسیان ۲: ۱۵، نیروهای شکست خورده شریر نیز در زمان ورود مظفرانه مسیح به آسمان، مانند زندانیان جنگ که به زنجیر کشیده شده‌اند، در پشت او صف کشیده‌اند.
۳) بر طبق اول پطرس ۳: ۲۱- ۲۲، پس از صعود، قیام و جلوس عیسی بر تخت شاهی، تمام فرشتگان خوب و روحهای شریر و تمام قدرتها و حکومتهای روی زمین تحت حاکمیت خدا قرار گرفته‌اند (چه به طور ارادی و چه به طور غیرارادی). مسیح پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان می‌باشد (متی ۲۸: ۱۸؛ مکاشفه ۱۷: ۱۴). بر طبق اول قرنتیان ۱۵: ۲۵ و فیلیپیان ۲: ۱۰- ۱۱، تمام کسانی که خود را وقف و تسلیم رحمت خدا نکنند، روزی باید تسلیم داوری او شوند.

۵- تفسیر درست اول پطرس ۴: ۱- ۶

واقعه‌ای که در اول پطرس ۴: ۱- ۶ به آن اشاره شده است، موعظه انجیل به اشخاص به‌هنگام حیاتشان می‌باشد، ولی در زمانی که پطرس رساله خود را به نگارش در می‌آورد، آنها دیگر مرده بودند. این قسمت در مورد موعظه انجیل به مردمی است که هنوز جسماً زنده و بر روی زمین بودند، تا بدینوسیله نجات را دریافت کنند و زندگی مقدسی بر روی زمین داشته باشند. این قسمت در رابطه با اهمیت داشتن زندگی روحانی بر حسب جسم در زمان حاضر، علیرغم مرگ فیزیکی (جسمانی) در آینده صحبت می‌کند. اول پطرس ۴: ۶ می‌فرماید: "زیرا که از این جهت نیز به مردگان (مرده به مفهوم لغوی) بشارت داده شد تا بر ایشان موافق مردم به حسب جسم حکم شود و موافق خدا به حسب روح زیست نمایند".

الف) آیه ۶ در رابطه با هدف از موعظه انجیل تعلیم می‌دهد.
هدف اصلی از موعظه انجیل به مردم، این است که یا باعث نجات آنها شود، و یا آنها را مورد داوری قرار دهد. آیات ۳- ۵ می‌فرماید که مردمی که زندگی خود را در گناه و فساد اخلاقی ادامه می‌دهند، مورد محاکمه واقع خواهند شد. و آیات ۱- ۲ و ۶ می‌فرماید که مسیحیانی که بقیه عمر خود را بر روی زمین موافق اراده خدا به سر می‌برند، نجات خواهند یافت.. تمام مردم، حتی مسیحیان، در آینده "موافق مردم، بر حسب جسم داوری خواهند شد". این بدین مفهوم است که "بدن فانی آنها از هم‌اکنون محکوم است که روزی بمیرد" همان گونه که برای همه مردم جهان رخ می‌دهد (عبرانیان ۹: ۲۷). مسیحیان باید از نظر جسمانی بمیرند، زیرا جسم و خون فعلی آنها قادر به تصاحب ملکوت خدا نمی‌باشد (اول قرنتیان ۱۵: ۵۰).
تمام مردمی که نسبت به پیغام انجیل واکنش مثبتی نشان می‌دهند، "موافق خدا بر حسب روح" زیست خواهند کرد. این بدین مفهوم است که مسیحیان با روح تازه خود برای خدا زیست کرده، او را پرستش و خدمت خواهند کرد، حتی اگر بسیاری از آنها در نتیجه جفاها بمیرند. آنها با انسانیت باطنی خود در طرق و کلام خداوند شادی خواهند کرد (یوحنا ۴: ۲۳- ۲۴؛ رومیان ۷: ۲۲، ۲۵). به طور خلاصه، تمام مسیحیان واقعی زندگی تقدیس‌شده‌ای خواهند داشت.
انجیل به "مردگان" موعظه شده بود. مفهوم این جمله این است که مردمی که در طول زندگی خود بر روی زمین پیغام انجیل را شنیده بودند، یا به طور طبیعی مرده بودند یا در نتیجه جفاها به قتل رسیده بودند و در زمانی که پطرس رساله اول خود را می‌نوشت دیگر در قید حیات نبودند. ایمان آوردن ایشان به‌هنگام حیاتشان، مانع از مرگ جسمانی آنها در زمان جفاها و سختیها نشد. بلکه آنها را از مجازات گناه و مرگ ابدی نجات داده، به آنها قدرت داد تا غلیرغم سختیها و جفاها، زندگی‌های مقدسی بر روی زمین داشته باشند.

ب) آیه ۶ در رابطه با نظریه فرصت دوم تعلیم نمی‌دهد و نمی‌تواند چنین تعلیمی را بدهد.
آیه ۶ نمی‌تواند به این مفهوم باشد که به دلیل این که روح مردم مرده، دیگر بدن فیزیکی (جسمانی) ندارد، انجیل، در عالم مردگان یا در جهنم به آنها موعظه شد. بنابراین تنها تفسیر احتمالی آیه ۶ این است که انجیل به این مردم موعظه شد، قبل از این که آنها موافق مردم، بر حسب جسم داوری شوند، که منظور این است که قبل از این که آنها از نظر فیزیکی (جسمانی) بمیرند. نمی‌توان این آیه را این گونه تفسیر کرد که انجیل، پس از مرگ فیزیکی (جسمانی) مردم، به روحهای آنها موعظه شد، زیرا این روحها دیگر بدنی نداشتند که پس از شنیدن پیغام انجیل، محکوم به مرگ شوند.
نتیجه‌گیری: آیه ۶ این تعلیم را نمی‌دهد که انجیل به روح مردم در عالم مردگان یا در جهنم موعظه شده است.

خلاصه: هیچ قسمت از کتاب‌مقدس بیانگر این موضوع نیست که مردم پس از مرگ، فرصت دومی جهت شنیدن پیغام انجیل و دریافت نجات خواهند داشت. انجیل، تنها زمانی که مردم هنوز بر روی این زمین زندگی می‌کنند، به آنها موعظه می‌شود. ایمان یا بی‌ایمانی آنها زمانی که هنوز بر روی این زمین هستند، سرنوشت ابدی آنها را معین خواهد کرد. بنابراین "اینك الحال، زمان مقبول است؛ اینك الآن روز نجات است" (دوم قرنتیان ۶: ۲). "ملکوت خدا نزدیك است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید" (مرقس ۱: ۱۵).